

## مقایسه اشعار میرزا حبیب خراسانی و الهی قمشه‌ای

مرتضی فلاح<sup>1</sup>

رقیه حسینی<sup>2</sup>

### چکیده

میرزا حبیب خراسانی (1228-1287) و حاج میرزا محمد مهدی محی‌الدین الهی قمشه‌ای (1280 - 1352) هر دو از شاعران و عارفان بزرگ عصر خود محسوب می‌شده‌اند. اشعار هر دو دارای همسانی‌های فراوانی است. بیشترین جنبه‌های این همانندی‌ها و همسانی‌ها را گزاره‌های عرفانی، در بر می‌گیرد. هر دو از شاعرانی چون مولوی و حافظ وام گرفته، از نظر منش فکری هر دو باورمند به جبر و سرنوشت بوده و از اهمیت عشق، شناخت نفس و عجز عقل در معرفت به حق سخن می‌گویند. دیوان آن دو با وجود دارا بودن چنین مشابهت‌هایی، تفاوت‌هایی در مسائل سبکی، لغوی و میزان و کیفیت به کارگیری صنایع ادبی دارند. در این نوشته با استناد به اشعار دیوان هر دو شاعر، به مقایسه و تطبیق شعر این دو شاعر و بررسی مشابهت‌ها و تفاوت‌های آنها خواهیم پرداخت.

**واژگان کلیدی:** میرزا حبیب خراسانی، الهی قمشه‌ای، عرفان، شعر

---

fallah.ma@gmail.com

hosseini860@gmail.com

تاریخ پذیرش

94/5/10

1- استادیار گروه زبان و ادبیات دانشگاه یزد

2- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ دریافت

93/11/17

## مقدمه

هر چند میرزا حبیب خراسانی و الهی قمشه‌ای، از لحاظ عرفانی، عبادت، میل به خلوت، کمک به فقرا و... به هم شبیه‌اند، اما در مواردی تفاوت‌هایی نیز با هم دارند؛ میرزا حبیب خلاف الهی در پی بیان انساب و شرح زندگانی خود نبود و در این زمینه تنها به سادات بودن خود اکتفا کرده است، وی حتی به جمع آوری اشعار خود هم تمایلی نداشته؛ چه او از نهادن لفظ شعر و شاعری بر خود و نوشته‌هایش دوری می‌جسته است:

|                          |                        |
|--------------------------|------------------------|
| شعر من بینات قرآن است    | بمخوان شاعر و دبیر مرا |
| شاعری و دبیری اندر وزن   | می‌نسنجد به یک شعر مرا |
| نیستم شاعر ار چه شعر بود | خوشر از عمق و جریر مرا |

(میرزا حبیب، 1379: 64)

خلاف شاعران سبک خراسانی، غزلهای میرزا حبیب خراسانی، به تخلص شاعری ختم نمی‌شود که می‌تواند حاکی از بی‌توجهی شاعر به ذکر نام خویش و بی‌اعتنایی‌اش به ناتمام ماندن غزلها باشد.

علاوه بر این وی هیچ‌گاه اهل خودنمایی نبود، بر حسب حال شعر می‌سرود، مسوده آن را به خط خود یا به خط دیگران می‌نوشت، دیگر به پاک‌نویس، نقطه‌گذاری و ضوابط شعری پایبند نبود، اشعار وی در پشت جلد کتابها، اوراق باطله و صفحات مانده جزوات نگاشته شده و در کتابخانه وی پراکنده بوده است. تا آن که ملا اسدالله، محرر وی به جمع آوری اشعار او پرداخت. (میرزا حبیب، 1361: 27)

وی دارای زبان ادبی فصیحی بود که با کمک اشعار شاعرانی که در سخنرانی‌هایش به کار می‌برد و آن اشعار را طوری بیان می‌کرد که گویا آن شعر جزء سخنان خود او و از بیاناتش است، مخاطب را چنان مجذوب کلام خود می‌نمود که ساعتها سخنرانی وی را زمانی اندک می‌پنداشتند. زیرا چنان غرق استماع می‌شدند که زمان را فراموش می‌کردند. (مصباحی نایینی، 1376: 717)

درحالی که استاد الهی، انساب، شرح حال و بزرگی‌های پدر خویش را با اشتیاق، بیان نموده است:

سرشتی بود او را نیک خویی  
الهی بود وی را پاک گوهر  
(الهی قمشه‌ای، 1378 : 409)

وی هدف از بیان حسب حال را با ابیاتی این گونه عنوان می‌دارد:  
چو رفتیم از جهان دیگر نیابند  
ز ما نام و نشان الا به دفتر...  
بیا تا شرح حال خود بگوییم  
چو مرغان شاد بر شاخ صنوبر  
که چون رفتیم از این گلشن نداند  
کس از ما قصه ما را نکوتر  
(همان : 408)

### ویژگی‌های شعری:

الهی مجموعه اشعار خود (غزلیات، ترکیب بندها و...) را با نام‌های خاصی همچون: نغمه عشاق و نغمه الهی و ... نامگذاری نموده است که چنین کاری توسط او بی‌هدف نبوده است:  
بیا تا کوه را از نغمه عشق  
به رقص آریم چون سرو صنوبر  
(همان : 411)

غزلیات میرزا حبیب، غزلیاتی پرشور، زیبا، مملو از سوز و گدازهای عاشقانه و نمود کامل غزل عارفانه است. وی درد نیستانی خود، درد و رنج حاصل از حسودان، دشمنان و ریاکاران، غافلان از مستی السستی که به دنبال مستی‌های زودگذر این دنیا هستند، با اشعاری سوزناک بیان کرده، بر چنین افرادی خرده می‌گیرد و از هر چه تزویر و ریا، گریزان است. او برای متنبه شدن زدگانی که در خواب غفلت‌اند یا خود را به خواب زده‌اند، چه با بیان پند و اندرز و چه با بیان حلاوت‌های سکوت، اشعار و غزلیاتی بیان می‌کند، شاید از خواب بیدار شده مجذوب راه حقیقی گردند و لذت آن را دریابند که:

بندگی درکوی عشق از پادشاهی خوشتر است  
بستگی صدره در این دام از رهایی خوشتر است  
(میرزا حبیب، 1379 : 72)

غزلیات وی تابع قاعده خاصی نیست، بر حسب وجد و حال و به تناسب انگیزه درونی، برخی از غزلیاتش کوتاه و برخی بلند است.

او گاهی غزلش را تنها پس از سرودن چند بیت، ناتمام رها کرده و گاهی آن را گسترش داده است. اما از آنجا که اشعارش با مایه‌های دل و جان آمیخته شده و از جوهر حیات بهره‌ور است، لذا از سرزندگی خاصی برخوردار است اگرچه اندیشه‌های عرفانی در اشعارش

همان اندیشه های عرفانی گذشتگان است. (یوسفی، 1373: 341)

اما اشعار الهی بیشتر وصف حال خویش است:

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| بس در طلبت خدا خدا کردم   | خود را به خدایت آشنا کردم |
| شبها همه دامن خیالت را    | تا صبح گرفتم و دعا کردم   |
| هر مشکلی کاوفتاد در کارم  | نفرین به رقیب بی حیا کردم |
| شاید که تو حاجتم روا سازی | من حاجت هر که را روا کردم |

(الهی قمشه‌ای، 1378: 190)

آری، همه چیز گزارش ضمیر وی است، یک عاشق بود، یک عمر در طلب بود، هر چه گفت بر حق و برای حق گفت و هر چه کرد و نوشت برای حق بود و جز از حق، از هیچ کس انتظار پاداش نداشت. «پیوسته در طلب بودم و آن شور و طلب که به شناخت اوصاف پارسایان و پاکبازان در آغاز نغمه الهی در قصیده همام حکایت کردم به حقیقت شرح درد اشتیاقی است که خود در آن ایام داشتم.» (الهی قمشه‌ای، 1381: 96)

اشعار الهی، گیرایی و انسجام خاصی دارد؛ تناسب و وحدت بین اشعار و همچنین محور عمودی که بر بیشتر اشعارش حکمفرماست، خواننده را از پریشانی حاصل از ابیات پراکنده بیرون می‌آورد.

می‌توان غزلیات این دو تن را از لحاظ کلی به سه بخش تقسیم کرد و سپس به بیان ویژگی‌های سبکی آنها پرداخت.

اگر نغمه عشاق استاد را به سه بخش الف) توضیحات راه عشق، حالات درونی عشاق و حتی خود استاد در راه سیر و سلوک ب) مواعظ و پندهایی به عوام، خفتگان و یا آغاز کنندگان راه سلوک ج) توضیحات معشوق، جلوه های محبوب و تجلی حق تقسیم کنیم، متوجه می‌شویم که نسبت اشعار توصیفات راه عشق و حالات عشاق (قسمت الف)، به دیگر قسمت‌ها بیشتر است و پس از آن قسمت "ب" قرار دارد. گاهی نیز به اشعاری بر می‌خوریم که ادغامی از این سه بخش است.

نمونه ای از اشعار وصف حالات عشاق، راه عشق و جذبات آن از زبان میرزا حبیب:

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| از داغ غمت هر که دلش سوختنی نیست   | وز شمع رخت محفلش افروختنی نیست      |
| گرد آمده از نیستی این مزرعه را برگ | ای برق مزین خرمن ما سوختنی نیست     |
| در طوف حریمش ز فنا جامه احرام      | دیدیم که این جامه به تن دوختنی نیست |

یک دانه اشک است روان بر رخ زرین      سیم و زر ما شکر که اندوختنی نیست  
(میرزا حبیب، 1379: ص 82)

نمونه‌ای از اشعار الهی در این زمینه:

روز و شب دل ناله بی اختیاری می کند      یاد شیرین روزگار وصل یاری می کند  
دل ز عشق ماهرویی شب همه شب تا سحر      ناله چون بلبل ز عشق گلعداری می کند  
در قفس چندی است محبوسم ز بیدادسپهر      طایر قدسم هوای لاله زاری می کند  
ذکر من شب تا سحر چون مرغ فریاد هوست      یاد مشکین زلف او درشام تاری می کند  
(الهی قمشه‌ای، 1378: 115)

نمونه مواظ و پندها و نصایح در دیوان میرزا حبیب:

روز و شب بیهوده با اختر خود جنگ مکن      بر دل خویش فراروی جهان تنگ مکن  
هر چه داری که به انجام نیاری بردن      هم ز آغاز بر او بنگر و آهنگ مکن  
دل داننده بود آینه صورت غیب      به عبث آینه را دستخوش زنگ مکن  
پیش فرزانه دانا ره استیزه میپوی      مستی و عربده بر دانش و فرهنگ مکن...  
(میرزا حبیب، 1379: 188)

در این اشعار میرزا حبیب خود را یکسره تسلیم قضا و قدر نشان می دهد، در حالی که الهی در پی آن است پنجه در پنجه حریف قدر بیندازد:

بشکن این قفس را و پر زن ای دل      خیمه در جهان دگر زن ای دل  
تکیه بر سریر قضا کن ای دوست      پنجه با حریف قدر زن ای دل  
بر براق همت نشین و یک شب      حلقه مهر و مه را به درزن ای دل  
از صفای انفاس روح بخش      طعنه بر نسیم سحر زن ای دل  
(الهی قمشه‌ای، 1378: 175)

میرزا حبیب در غزلی به مدد الفاظ و کلمات و به صورت کنایی و رمزی، سعی در بیان ویژگی‌های محبوب را دارد. او با تعجب و ویژگی‌های محبوب را که بیشتر ظاهری است، بیان می کند و از صفات درونی محبوب سخنی نمی گوید:

رخ است آن یا چمن یا باغ نسرين      بر است آن یا سمن یا سرو سيمين  
يد بيضا نگويي لعل و دندان      شب يلدا نگويي زلف پر چين

عروسی چون تو را شاید که باشد      سر و جان و دل و دین جمله کابین  
هزاران فتنه برخیزد در اسلام      دو صد شورش بر انگیزد ز آیین...

(میرزا حبیب، 1379 : 189)

درحالی که با توجه به غزل زیر، الهی قمشهای، ضمن بیان حسن و زیبایی محبوب از  
وصال محبوب که بدان امید داشته است، نیز سخن می گوید. او معتقد است برای عاشقان  
بهشت چیزی نیست جز وصال محبوب و جهنم همان فراق محبوب است و بس:

نازم آن حسن کز آن بر رخ عالم خالی است      عکس هر ذره او مهر بلند اقبالی است  
دیده ام دوش به خوابش چه مبارک خوابی      زده ام فال به وصلش چه مبارک فالی است  
جنت از عشرت ایام وصال ایمایی      دوزخ از محنت دوران فراق اجمالی است  
گفتمش جوهر فرد است دهانت خندید      یعنی ای خواجه دراین نکته هنوز اشکالی است

(الهی قمشهای، 1378 : 84)

با وجود داشتن شباهت‌های شعری، سبک شعر، ترکیبات عبارات و تقلید و بهره گیری  
هریک از شاعران دیگر مواردی است که سبب ایجاد تفاوت‌هایی در اشعار این دو شاعر شده  
است.

البته در باره تفاوت‌های زمانی و احوالات و حوادث آن دوره و جامعه آن زمان را نیز باید  
مد نظر داشت؛ چه به تبع تفاوت‌های زمانی، تفاوت‌هایی اعم از تفاوت‌های زبانی همچون  
نحوه بیان کلمات ثقیل، مهجور و کلمات عربی و... در دو دیوان مشاهده می‌شود.  
به عنوان مثال بسامد کلمات مهجور و عبارات سنگین در دیوان میرزا حبیب بیشتر از  
دیوان الهی قمشهای است.

از نظر آرایه‌های ادبی اگرچه هر دو شاعر از آرایه‌های ادبی برای زیبایی و جذابیت اشعار  
استفاده نموده‌اند اما میرزا حبیب بیشترین استفاده را داشته است.

از شاهی عرصه گاه      شطرنج      صد بار نکوتر ار شوم      مات

(میرزا حبیب، 1379 : 84)

نیمه هشیاریم و یک نیمه دگر مستانه ایم      لطفی ای ساقی که ما محتاج یک پیمانہ ایم

(همان : 158)

مقایسه اشعار میرزاحبیب خراسانی و الهی قمشه‌ای (89-95)

شیخنا افتان و خیزان بر در میخانه بود نیمه در هشیار و یک نیمه دگر مستانه بود  
(همان : 84)

نیمه در غیبیم و نیمی در شهود نیمه مست و نیمه هشیاریم ما  
(همان : 60)

و کلمه تکراری شیخنا:

شیخنا تا کی گرانتتر می کنی عمامه را تا کنی هنگام دعوت گرمتر هنگامه را  
(همان: 64)

شیخنا شب تا سحر مست و خراب باده بود در خرابات مغان مست و خراب افتاده بود  
(همان: 104)

شیخنا بگذر از تویی و منی از سلیمانی و ز اهرمنی  
(همان: 199)

از ترکیبات تکراری در غزلیات استاد الهی، طایر بسمل است:

جز به درگاه تو در خون غلطد به کجا طایر بسمل برود  
(الهی قمشه‌ای، 1378: 115)

گر به هوای وصل او دل همه عمر پر زند کی برسد به آسمان طایر نیم بسملم  
(همان: 183)

با این همه، شباهتهایی نیز بین سروده‌های آنان وجود دارد بدان گونه که می‌توان گفت  
برخی ابیات الهی قمشه‌ای تلخیصی از اشعار میرزا حبیب است که چنین تصویری ناشی از  
شباهت‌های بعضی اشعار او با میرزا حبیب که مدت‌ها قبل از او می‌زیسته است:

سالها بر کف گرفتم سبچه صد دانه را تا بیندم زین فسون پای دل دیوانه را  
سبچه صد دانه چون کار مرا آسان نکرد کرد باید جستجو آن گوهر یکدانه را  
(میرزا حبیب، 1379: 60)

با این بیت از استاد الهی:

عارفان را در ره دیر و کلیسا کار نیست عشق‌بازان را مجال سبچه و زنار نیست  
(الهی قمشه‌ای، 1378: 76)

همچنین است تشابه مضمونی این دو بیت میرزا حبیب و استاد الهی:

خسرو مکتبیم و به ظاهر نیازمند درویش صورتیم و به معنی توانگریم  
(میرزا حبیب، 1379: 161)

ما فرقه فقرا شاهان تاجوریم سلطان کشور عشق بی تاج و بی کمریم  
(الهی قمشهای، 1378: 224)

چه باغ خرم و سبزی است لیک نتوان چید گلی ز نسترن و غنچه ای ز یاسمنش  
(میرزا حبیب، 1379: 146)

گل برم از باغ خار اگر بگذارد غمزه آن گلگذار اگر بگذارد  
(دیوان الهی، ص 125)

از جهت میزان وام‌گیری و الهام‌پذیری از شاعران دیگر، غزلیات میرزا حبیب خراسانی بیشتر از لحاظ مضمونی با اشعار حافظ پیوند دارد تا از نظر اوزانی و تشابه ظاهری. در حالی که وی از نظر وزن، اوزان تند و ضربی همراه با قافیه‌های میانی و کناری مولوی را تقلید کرده است.

باز رسید از یمن نفعه رحمن عشق باز دمید از چمن غنچه خندان عشق  
شیخ مناجات شد قاضی حاجات شد پیر خرابات شد طفل دبستان عشق  
(میرزا حبیب، 1379: 150)

در برخی غزل‌های او که روح سرکشی و حیرانی و شیدایی غزلیات شمس در آن موج می‌زند گویا میرزا حبیب روح مولانا را در آن دمیده است. (صبور، 1370: 474)

هردم بشارت‌های جان از هاتف دل می‌رسد هرکس که از جان بگذرد آخربه جانان می‌رسد  
(همان: 126)

صبح است و صبح است بیایید بیایید وجد است و فتوح است بیایید بیایید  
(همان: 125)

میرزا حبیب چون حافظ به واعظ و زاهد و مسایل مربوط بدین قشر، به دیده استهزاء و انتقاد گونه می‌نگریسته است و با بیانی نیشدار، واعظان و زاهدان ریا کار را به باد طعنه و تمسخر می‌گیرد با زبانی واضح و آشکار، بدون ابهام و ایهام:

سر زاندیشه یکی کوه گران گشته و نیز می‌نهی بر سر اندیشه تو دستار مرا  
(همان: 65)

مقایسه اشعار میرزاحبیب خراسانی و الهی قمشه‌ای (89-97)

پیرمیخواران همه رفتار و کردارش یکی است گر موافق شیخ را رفتار با گفتار نیست  
(همان: 73)

بیا زاهد مزن دم از خرافات بزن ساغر که فی التاخیر آفات  
(همان: 75)

وی حتی چندین غزل را به طور کامل به مسئله واعظ و تمسخر و نصیحت این گروه  
اختصاص داده است. از جمله غزلی با مطلع:

تسبیح تو ای شیخ که صد دانه تمام است ظاهر همگی دانه و باطن همه دام است  
(همان: 82)

او معتقد است آنچه انسان را به خدا می‌رساند رهایی از خویشتن است، فرقی نمی‌کند  
در لباس زهاد باشی یا شاهدان اگر مسیر رسیدن به حق را درست بینمایی.  
چه صوفی و چه زاهد و چه رند و چه شاه راهش به خدا نیست گراز خویش جدانیست  
(همان: 85)

شاید این ادعا، چندان بی‌جا نباشد اگر بگوییم دیوان میرزا حبیب جامع اشعار دیگر  
شاعران است. اوزان و مفاهیم مثنوی و غزلیات شمس، مضمون‌های حافظ وار، وزنهای ثقیل  
و جملات حکمی ناصر خسرو، سبک و سیاق مناجات‌های سعدی، همه را می‌توان در  
غزلیات و به طور کلی در دیوان او یافت.

الهی به مستان جام شهود به عقل آفرینان بزم وجود  
به سوز دل سوزناکان عشق به آلودگی‌های پاکان عشق  
(همان: 34)

که یاد آور شعری با این مطلع از سعدی است که می‌گوید:  
خدایا به ذات خداوندیت به اوصاف بی مثل و مانندیت  
(همان: 197)

همچنین ابیات زیر حکمت ناصر خسرو را برای انسان تداعی می‌کند:  
دانم که باز گیرد اگر بالمثل دهد از ماه طوق وز خور سیم وزر مرا  
گر تن زپا فتاده خداوند را سپاس کز پا نیوفتاده دل هوشور مرا  
(میرزا حبیب، 1379: 61)

یا :

کرد چرخ دوروی دو موی مرا      تا چه آید از این دوروی مرا  
( میرزا حبیب ، 1379 : 62 )  
غزلهای میرزا حبیب که حجم بیشتری از کتاب میرزا حبیب را در بر گرفته، غزلهای عارفانه‌ای هستند که نه از غزلهای سیاسی دوره مشروطه و نه از سبک دوره بازگشت تاثیر پذیرفته است؛ بلکه غزلهای او همانند غزلهای فروغی بسطامی و صفای اصفهانی و صفی علی شاه دوره بازگشت پیرو سبک عراقی شبیه است. (شفیعی کدکنی، 1382: 77-79)  
غزلیات الهی بیشتر به غزلیات حافظ شباهت دارد چه از نظر مضمون، چه از نظر وزن ردیف و قافیه.

که به عنوان مثال غزلی با این مطلع:

دل به همراه نگاهی از قفایی رفت رفت      وز پی چشم سیاهی دل به جایی رفت رفت  
( الهی قمشهای ، 1378 : 69 )

به غزلی با این مطلع از حافظ تشابه دارد:

گرز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت      ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت رفت  
(همان: 137)

و یا این بیت الهی :

آن چنان ز آتش فراقش باز      غرق در آب دیده ام که می پرس  
( الهی قمشهای ، 1378 : 152 )

با این شعر از حافظ مناسبت دارد:

آن چنان در هوای خاک درش      می رود آب دیده ام که می پرس  
(حافظ شیرازی، 1368: 237)

حافظ در مطلع غزل، عشق را دردآور دانسته و الهی، عشق را دارای شهد می‌داند نه

درد:

درد عشقی چشیده ام که می پرس      زهر هجری چشیده ام که می پرس  
(حافظ شیرازی، 1368: 237)

و الهی که گویا با این نظر موافق نیست می گوید:

شهد عشقی چشیده ام که می پرس      وصف یاری شنیده ام که می پرس

مقایسه اشعار میرزا حبیب خراسانی و الهی قمشه‌ای (108-89) 99

(الهی قمشه‌ای ، 1378 : 152)

اختلاف نظر حافظ و الهی در این غزل به همین جا ختم نمی‌شود زیرا حافظ خود را  
غریب راه عشقی می‌داند که در این وادی به مقامی رسیده است:

همچو حافظ غریب در ره عشق      به مقامی رسیده ام که می‌پرس

اما الهی خود را نه غریب بلکه رفیق راه عشق معرفی می‌کند:

با الهی رفیق وادی عشق      به دیاری رسیده ام که می‌پرس

و اما نمونه‌ای از مشابهت اوزانی اشعار الهی با مولوی:

از عقل بیزارم دلا دیوانه آن یار کو      مست الستم جرعه ای ز آن نرگس خمار کو  
(الهی قمشه‌ای ، 1378 : ص 265)

#### اندیشه‌های شعری

- جبر و اختیار

جبر در اصطلاح آن است که بنده اختیار کند آنچه را که حق اختیار کرده، یعنی  
اختیار حق را بر اختیار خود، گزینش کند. (سجادی، 1373: 65)

هر دو شاعر در این زمینه مانند همدیگر می‌اندیشند و بینش جبرگرایی در اشعارشان  
مشخص است:

اعتقادی به کار خویشم بود      برد عشقت ز اختیار مرا

(میرزا حبیب ، 1379 : 67)

قسم تو اگر بیش بود کم شدنی نیست      و کم بود افزونتر از آن هم شدنی نیست

با دست قضا پنجه مزین خواجه بدین دست      بازو چه کنی رنجه کمان خم شدنی نیست

(همان: 80)

الهی معتقد به جبر بوده زیرا اعتقاد داشته ما همه مستیم ، مست شراب عشقی که از  
ازل به کام ما نوشانده‌اند و همین مستی حکایت از جبر دارد:

هر گه که برگیرم قلم تا ز اختیار آرم رقم      جز شرح جبر عشق توناید به تحریرای صنم

(الهی قمشه‌ای ، 1378 : 211)

ما اسیر جبر عشقیم ای خرد معذور دار      عاقلان مستانه گفتند اختیاری داشتیم

(همان: 187)

چنداز حدوث و از قدم و زجبر و تفویض ای صنم مجبور عشق است این جهان مختار کومختار کو؟  
(همان: 265)

### - عقل و جنون

در روایات اسلامی آمده است که در ابتدای آفرینش و به هنگام خلقت خرد، پروردگار به عزّت و بزرگی خود سوگند یاد نمود، فرمود: «خلقی نیافریده‌ام که در پیشگاهم از عقل محبوبتر باشد، بدین جهت او را به کسانی عطا می‌کنم که دوستشان دارم زیرا امر و نهی دستوراتم به تمییز و داوری عقل است و کیفر و پاداشم به حساب اوست.» (رزمجو، 1369: 98)

به اعتقاد بیشتر مشایخ اهل تصوف و عرفان، عقل جزئی گرفتار چون و چرا و استدلال بوده، لذا از درک حقیقت عاجز است، زیرا سیر در طریق الی الله که راه حقیقی است، به مدد عشق و تذهیب و امداد غیبی میسر است نه عقل. (همان: 101) اما عقل کلی (عقل عقل) که زیر بنای هستی است، والاتر از عقل جزئی بوده و آدمی با تسلط بر نفس می‌تواند بدان گام نهد و به مقام اولیاء الهی برسد. (همانجا)

عقل و جنون در اشعار هر دو شاعر تقریباً جایگاهی مشابه دارند، میرزا حبیب عقل و خرد را مناسب عرفان و معرفت و شناخت حق نمی‌داند بلکه عشق را در این راه بر عقل برتری می‌نهد. الهی نیز با او هم عقیده است و از عجز عقل در راه سیر و سلوک سخن می‌گوید:

آتش عشق آرزوی عقل خامم سوختی      از شرارش دفتر فکرم درآب انداختی  
(الهی قمش‌های، 1378: 299)

گوهر عقل و دل و دانش نبخشی گر به عشق      در هوای ماه رخساری الهی نیستی  
(همان: 308)

ما سلسله جنبان عقولیم و عجب نیست      سر منزل ارباب جنون است دل ما  
(همان: 32)

میرزا حبیب عقل را در معرفت ایزدی ناتوان می‌بیند چه آنکه ما را از عدم برون آورد،  
عشق بود نه عقل:

مهمان تویم ای عشق ما رابه ازاین می دار آخر نه تو آوردی عشقا به جهان ما را ؟  
(میرزا حبیب ، 1379 : 61)

عرفا معتقدند: «سلطان عشق خواست تجلی کند، در خزائن گشود و گنج عشق نثار عالم کرد وگر نه عالم در عدم خویش آرمیده بود.» «کان الله و لم یکن معه.» (سجادی، 1373 : 583 و 581)

میرزا حبیب مایل است، مجنون خطابش کنند نه عاقل زیرا: «سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقلها افزون آید. هر که عشق ندارد مجنون و بی-حاصل است. هر که عاشق نیست، خودبین و پرکین باشد و خودرأی بود.» (عین القضات، 1370: 99-98)

او همچنین بدین جنون افتخار می کند و هشیاری را خیل غم و اندوهی می داند که بر جانش حاکم شده است :

بحر اندیشه به یکباره فرو برده مرا خیل انده زده ره بر دل افکار مرا  
می برد خیل غم اسیر مرا ساقی از دست غم بگير مرا  
(میرزا حبیب ، 1379 : 64 و 63)

میرزا حبیب حتی در یکی از غزلیات خود با مطلع:

خیل انده ز جای برد مرا شیر اندیشه پاک خورد مرا  
(الهی قمشه‌ای ، 1378 : 67)

به طور گسترده به این مبحث و گله‌گزاری و شکایت از عقل پرداخته و از جنون تقاضای انتقام گیری می کند:

بفشار این خرد به مشت جنون که خرد سخت بر فشرد مرا  
عین القضات همدانی می گوید: «عقل بر اثبات واجب الوجود، قادر است اما از ادراک حقایق امور الهی و ماورای طبیعت، ناتوان است.» (عین القضات، 1370: 124) الهی نیز معتقد است عشق، سر به راهی و عقل گمراهی و در بند بودن به بار می آورد.  
وی خود را مجنون می داند و از لفظ عاقل به عنوان صفتی برای خود، دوری می جوید، زیرا جنون را از الطاف الهی می داند که نصیبش شده است:

از لطف ایزد یافتم حکم جنون را آتش زدم اوراق عقل ذی فنون را

(الهی قمشه‌ای ، 1378 : 32)

الهی از سرمستان و دیوانگان بود، همان گونه که امام علی (ع) در اوصاف پارسایان فرمود: «مردم می گویند ایشان دیوانه‌اند، آری اشتغال به کاری بزرگ دیوانه شان کرده است.» (نهج البلاغه، خطبه همام) الهی نیز از این گروه پارسایان بود. (دیوان الهی، 1377 : مقدمه 19)

در هر حال او از ارزش عقل نیز غافل نبوده است ، آن را محترم شمرده و در مسایل جانبی همچون شناخت دنیا ، ارزش وقت، عمر، شناخت مکر و فسون نفس و... موثر می-داند.

شاید بتوان چنین افکاری را بدین صورت توجیه نمود که عشق نه تنها الستی است و با فطرت آدمی سرشته شده است بلکه در دل جای دارد ، دلی که به فرموده امام صادق (ع) حرم خداست ؛ « القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیر الله » (مجلسی، 1360، ج 67 : 25) علاوه بر این وجود افلاک حرکاتش به واسطه عشق است.

جلوه حضور و جمال رب از در و دیوار عرش و فرش تابان است. « فاینما تولوا فثم وجه الله ». (سوره بقره / 115) هر دیده ای که با این رخ زیبا روبرو است، به یقین ندای « انما ان الله » در گوش اوست و چون خالق دانای هر راز است پس همه دستها و زبانها به سوی اوست که: « یسئله من فی السموات والارض کل یوم هو فی شان » (الرحمن / 29) دیدن این رخ زیبا و کشف نقاب از جمال رب الارباب و نظر به پرتو حضرت ، عارف را از خرقة و مسند بیزار ساخته است. در همه جا تنها او را می بیند و چون همه جا حریم اوست، لذا در حریم او مرتکب گناه نمی شود.

معبود عارف منظور وی است، از این رو هر کجا که باشد با اوست و به هر کجا که بنگرد، یار بیند زیرا او پیرو امام العارفین امام علی (ع) است که می فرماید: « مارایت شیئا الا لقد رایت الله قبله ومعه بعده » بنابراین چنین می سراید:

|                                     |                                 |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| رفتم به در پیر خرابات تو بودی       | رفتم به در شیخ مناجات تو بودی   |
| در کعبه و در دیر به هر مامن و مسکن  | چون حلقه زدم قبله حاجات تو بودی |
| عالم همه دیدم که بجز علم و صفت نیست | نیکو نگرستم همه را ذات تو بودی  |
| گیتی همه را در عدم صرف دیدم         | نفی همه را صورت اثبات تو بودی   |
| ذرات جهان را ز عدم ها به سوی خویش   | آوردی و اندر همه ذرات تو بودی   |

مافات مزی عمر من از دست بدر رفت      حمداً لک چون حاصل مافات تو بودی  
(میرزا حبیب ، 1379 : 206)

اشعار زیر حاوی نکاتی است که علت توجه عرفا به صبح ، مرغ سحر، شب، شمع و...و معانی رموزین آنها را نشان می‌دهد.

مرغ سحر مرغ دل عاشق است      وحشی و با هیچ کس او رام نیست  
دانه و دانه اش چه بود؟ زلف و خال      صید بجز دانه این دام نیست  
(الهی قمشه‌ای ، 1378 : 76)

باد صبا نکهت جان می‌دهد      مژده ز اسرار جهان می‌دهد  
(همان: 41)

شاید به همین دلیل است که انسانها، از خواب سحرگاه، برحذر داشته شده اند:  
خواب مکن خواب به هنگام نیست      وقت سحر جز قدح و جام نیست  
(همان: 41)

با توجه به چنین اشعار و اشعاری از این نوع در دیوان میرزا حبیب و الهی، این نکته به ذهن متبادر می‌شود که سحر نوید اجابت است و روز همان ایام وصال، ایام ازلی در کنار محبوب بودن و شب نماد ظلمت حاصل از جدا شدن از محبوب و معشوق است، فرصتی برای نالیدن همچون بلبل، مرغ سحر و سوختن بسان شمع در شب‌های جدایی تا لحظه نیستی و پر زدن به سوی هو:

نه چو شمع بسوزی شبی از فراقش      که ز غم فروزی دل مهر و ماهی  
(الهی قمشه‌ای ، 1378 : 292)

- تن و نفس

میرزا حبیب خراسانی وجود آدمی را چنین توصیف می‌کند:

وجودت جز طلسم جادوی نیست      ز هم بشکن طلسم جادویی را  
(میرزا حبیب ، 1379 : 59)

حائل و دیوار بسیار است اندر شهرت      لیک در شهر دل و جان حائل و دیوار نیست  
(همان: 72)

شاید اگر زمانی این حائل و دیوارها برداشته شود، منیت آدمی نیز فرو بریزد، آن‌گاه

حقیقت و ارزش واقعی انسان هویدا می‌گردد، حقیقتی به نام روح که اینک در حصار تن است:

بود زندان جان خاکی تن ما      که زندان مور را غیر از لگن نیست  
(همان: 87)

الهی نیز انسان را موجودی والا که مخفی در جسم و تن است معرفی می‌کند که استفاده از همین جسم و تن به عنوان نردبان را شرط رسیدن به برتری حقیقی او می‌داند و گرنه جسم و تنی را که راهی به سعادت نداشته باشد باید درهم شکست:

جسم بتی در ره جان هم بتی است      گر به هم این هردو شکستی خوش است  
(همان: 32)

این طرفه که تن نیست ز یک مشت گل افزون      وز هر دو جهان باز فزون است دل ما

(همان: 76)

در چاه تن تا کی؟ برای ای یوسف جان      مصر تجرد را تویی سلطان عادل  
(همان: 175)

#### پرده پوشی و رمزگشایی

در زبان نمادین، هر واژه ای ظاهر و باطنی دارد، و علت برای نمادین سخن گفتن، یکی استفاده از شعر و فصاحت و بلاغت و زیبایی بیان جهت رساندن هرچه بهتر و گیرا تر پیام است و دیگری اعتقاد اهل عرفان به این مطلب است که حقایق عرفانی، با بیان صریح، گفتنی نیست بلکه در اینجا رمز به کار می‌آید. رموزی که تنها عارفان می‌توانند آن را درک کنند. (رزمجو، 1369: 77-78)

میرزا حبیب سخن کامل و تمام را تنها کلام حق می‌داند و عنوان می‌کند که عرفا از گفتن و شرح امور عرفانی و مشاهدات معذورند؛ چه نمی‌شود همه حرف‌ها و سخنان را برای اغیار بیان کرد به همین دلیل است که عارفان برای توصیف و بیان لطیفه‌های عرفانی، به پوشیده سخن گویی متوسل شده‌اند:

دارم سخن حبیب بسی لیک صد هزار      افسوس زانکه جای حدیث و کلام نیست

این حرف سربه سر دگران گفته ناتمام جز گفته خدای کلامی تمام نیست  
(میرزا حبیب، 1379: 72)

ابو حامد محمد غزالی معتقد است: «کسانی که به دوستی حق مستغرق اند، ایشان از هر یکی (از اصطلاحات) معنی فهم کنند که درخور حال ایشان باشد و باشد که از زلف، ظلمت کفر فهم کنند و از نور روی، نور ایمان فهم کنند و چون حدیث شراب و مستی بود . . . از این آن فهم کنند که کار دین به حدیث و علم راست برنیاید، به ذوق راست آید . . .»  
(غزالی، 1364: 485-484)

در مقابل، رمزگشایی‌هایی نیز در دیوان عارفان دیده می‌شود، الهی در مورد شراب و مستی گفته است:

باده انگور خمار آورد      مستی صهبای الستی خوش است  
(الهی قمشه‌ای، 1378: 76)

وی در این بیت از راز مستی و شرب شراب که در دیوان عارفان با زبان‌های متفاوت بیان شده، پرده بر می‌دارد.

او روشن می‌سازد که مراد از شراب، شراب انگوری ظاهری نیست، بلکه شراب عشق الستی است که از ازل در کام انسانها، ریخته شده و مخموری عاشقان حقیقی از آن است. به تحقیق مراد از واژگانی همچون می و مستی و... که سرایندگان عارف به کار برده‌اند، همان معانی ظاهری مورد نظر خمیره سرایانی همچون فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی نیست؛ بلکه مراد معانی رمزگونه و کنایه وار عرفانی است. (رزمجو، 1369: 76) که بدون شک در نظر وضع کنندگان و استفاده کنندگان چنین کلماتی، قرینه‌ای وجود داشته و وضع آن بی‌قاعده نبوده است. (سجادی، 1379: 267) به عنوان مثال مراد از ساقی، شیخ کامل است و مظهر تجلی محبت، شراب فیض محبت بخش و حقیقت و شوق که سکرآور به مشتاقان می‌نوشاند. البته گاهی مراد از ساقی ذات به اعتبار حب، ظهور و اظهار مراد است. (ترینی قندهاری یوشنجی، 1376: 116)

### نتیجه‌گیری

از بررسی‌های اشعار میرزا حبیب خراسانی و الهی قمشه‌ای، نظر مشابه هر دو در رابطه با

منزلت انسان برداشت می‌شود که تا انسان از تقید و تعلقات نفسانی رها نشود، نمی‌تواند به جایگاه واقعی خود دست یابد.

هر دو بر این باورند که روح والای آدمی در چاه تن اسیر است و زمانی می‌تواند به رسالت حقیقی خود، معرفت و عشق به حق، دست یابد که روح را از قید مادیات رها سازد. از منظر هر دو بزرگوار، انسان مخمور شراب ازلی است، شرابی که انسان را مست و عاشق حق نموده است، مستی حقیقی که برای انسان، اختیاری باقی نگذاشته است. بیشتر دیوان و اشعار عارفان، چون از یک ریشه و منشأند، دارای لوازم تقریباً یکسانی برای بیان مقصود هستند؛ لوازمی از جنس کلماتی چون: زلف، شراب، رخ و خال و کلماتی از این قبیل.

البته میرزا حبیب و استاد الهی نیز از این قاعده مستثنی نیستند و علت تشابه واژگانی در اشعار هر دو به همین مسئله بر می‌گردد.

در کنار چنین تشابهاتی، تفاوت‌هایی در میزان تقلید و تاثیرپذیری از شاعران به چشم می‌خورد. الهی قمشه‌ای بیشتر از میرزا حبیب تحت تأثیر شاعران دیگر به ویژه حافظ بوده، اما میرزا حبیب اگرچه از اشعار دیگر شاعران بهره جسته اما تشابه و تقلید او بیشتر تقلید وزنی است تقلید اوزان تند و ضربی دیوان شمس تبریزی.

میرزا حبیب همچون حافظ زاهدان ریاکار را مورد طعنه و تمسخر قرار می‌دهد، زیرا جامعه زمان میرزا حبیب همچون جامعه زمان حافظ پر از ریا و نیرنگ مقدس‌مآبانی بوده که چنین انتقاداتی را می‌طلبیده، با این تفاوت که زیان میرزا حبیب صریح‌تر، برنده‌تر و نیشدار از زبان حافظ است.

### کتاب‌نامه

#### کتاب‌ها

- قرآن کریم. ترجمه الهی قمشه‌ای. 1368. چاپ دوم. بنیاد نشر قرآن.
- الهی قمشه‌ای. حسین. 1381. مقالات. چاپ نهم. تهران: نشر روزنه.
- الهی قمشه‌ای. محی الدین مهدی. 1378. دیوان، به اهتمام حسین الهی قمشه‌ای. چاپ سوم، تهران: نشر روزنه.
- بامداد، مهدی. 1351. تاریخ رجال ایران قرنهای 12-13-14. ج 6. تهران: کتابفروشی زوار.
- بلخی. جلال الدین محمد. 1369. مثنوی. تصحیح محمداسدعلامی. چاپ دوم. تهران: انتشارات زوار.
- ترینی قندهاری یوشنجی. نظام الدین. 1376. قواعد العرفا و آداب الشعراء (فرهنگ اصطلاحات عارفان و شاعران). به اهتمام احمد مجاهد. چاپ دوم. تهران: انتشارات سروش.
- حافظ شیرازی. دیوان. 1368. با مجموعه تعلیقات علامه قزوینی. به کوشش عبدالکریم جریزه دار. چاپ دوم. تهران: انتشارات اساطیر.
- خراسانی. میرزا حبیب. 1379. دیوان. به کوشش علی حبیب. تهران: انتشارات زوار.
- رزمجو. حسین. 1369. شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی. ج 2 و 1. چاپ دوم. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- سجادی، سید ضیاء الدین. 1379. مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف. چاپ هشتم. تهران: سمت.
- سجادی، سید جعفر. 1373. فرهنگ لغات اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. چاپ دوم. تهران: کتابخانه.
- سعدی، مصلح الدین. 1368. بوستان (سوری‌نامه). تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ سوم. تهران: خوارزمی.
- شفیعی کدکنی. محمدرضا. 1378. ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما. ترجمه حجت الله اصیل. تهران: نشر نی.

- صبور، داریوش: 1370. آفاق غزل فارسی (پژوهشی انتقادی در تحول غزل و تغزل از آغاز تا امروز)، چاپ دوم، تهران: نشر آگاه.
- عین القضاة همدانی، عبدالله ابن محمد. 1370. تمهیدات. تصحیح عفیف عسیران. بی جا: کتابخانه منوچهری .
- غزالی، ابوحامد محمد. 1374. کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیوچم. ج 1. چاپ ششم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی .
- مجلسی، محمدباقر. 1360. بحار الانوار. مصحح محمدباقر بهبودی. ج 67. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- مصباحی نایینی، محمدعلی. 1376. تذکره مدینه الادب. تهران: کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی .
- یوسفی، غلامحسین. 1373. چشمه روشن. چاپ پنجم. تهران: انتشارات علمی.